

خلافت کرده ولیکن ذکر مخالف و دلیل آورده که آن کسیت و چسبیت و وجود نیتقام با جمود است و این یک قسم غیر مستدل
 شد ثانی للذی لا ینسأل المرابط - روی الاحادیث بشد الذ الضابطه مقربطی گفته رباط بمعنی ملازمت در راه
 خداست ماخوذ از رباط الخیل بعده هر ملازم ثغری را از ثغور اسلام مرابط نامیدند سوار باشد یا پیاده و قول نبی صلم
 در حج منتظر نماز فایم الرباط تشبیه بر باطنی سبیل است و رباط لغوی همان اول است یعنی شاخص ثغری از ثغور اسلام
 برای مرابطت در آنجا یکدست و اما ساکن ثغور که دانا با اهل و عیال خود مقیم در صلوات سلام اند و غزائی کنند پس آنجا هر
 حیات اند اما مرابط نیستند قاله علماء و ناسی و رباط از فضل اعمالی است که ثوابش بعد موت باقی می ماند و اجر صاحبش تا
 روز قیامت مضاعف میگردد و از فتنه قبر مامون می شود و و تلبیش روایت مسلم از سلمان فارسی است که گفت سمعت
 رسول الله صلم یقول رباط یوم و لیله خیر من صیام شهر و قبا - و ان یات جری علیه الذی کان یملک و اجر جری علیه رزقه
 و امن من الفتنین و عن فضالة بن عبید بن سواد صلم کل میت ینتم علی عمه الا الذی مات مرابطا فی سبیل الله فانه
 ینتمو علیه الی یوم القیامة و یامن من فتنه القبر اخرجه الترمذی و صححه و عن ابی بزره عن رسول الله صلم قال من مات
 مرابطا فی سبیل الله جری علیه الصالح الذی کان یملک و اجر جری علیه رزقه و امن من الفتنان و یعبثه الله استامن الغزاة
 اخرجه ابن ماجه بسند صحیح و اخرجه نحوه البزار عن عثمان بن عفان رضی الله عنه و عن عقبه بن عامر قال سمعت رسول الله
 صلم یقول کل میت ینتم علی عمه الا المرابط فی سبیل الله فانه یجری اجر عمه حتی یعبثه الله و یومن من فتنه القبر اخرجه احمد
 و الطبرانی و مراد بضا بط و ربت ناظم عدل است زیرا که تنها ضبط و قبول راوی کافی نیست کما عرف فی علوم الحدیث
 یعنی روایات احادیث مذکوره امیه ثقات صحیح بهم و صحیح هستند و این گویا حواله بر اصطلاح معروف است و در جواب این
 مقام صدق و ضبط راوی است نه عدالت او اگر چه جمیع اهل اصول حدیث بر آن مطبق اند کما تحقیقا ذاک فی بدایة السائل
 الی اوله السائل و منج الوصول الی اصطلاح احادیث الرسول و چون بنده بمرد عمل و ختم شد لیکن ده چیز که ناظم در بعض
 موافقات خود آنرا ناظم کرده آن این است **۱** اذا مات ابن آدم لیس یجری علیه من فعل غیر عشر
 علوم بنها و دعا نجل + و غیر النخل و الصدقات تجری + و راتة مصحف و رباط ثغری و حفز البید
 او اجراء طهر + و بیت الغریب بناه یاوی + الیه او بناء محل ذکر + انه الثالث المطعون حیث احتقا
 بالشهد اعنی حدیث صدق + مطعون کسی است که در طاعون مرده در قاموس گفته الطاعون الی باظم و شرح
 الصد و گفته انه جزم شیخ الاسلام ابن حجر فی کتاب بذل الماعون فی فضل الطاعون بان المیت بالطعن لا یفتن الیه
 نظیر المقبول فی المعركة و بان الصابر فی الطاعون محتسبا یعلم انه لا یصیب الا ما کتب له اذا مات فیه بغیر الطاعون الا ان یضیأ
 لانه نظیر المرابط بکذا ذکره و هو تجرد قول ناظم حدیث اخرج اشارت است بسوی حدیث انس رضی الله عنه الطاعون شهادة
 کل مسلم اخرجه مسلم و عن عائشة عن رسول الله صلم الطاعون کان عذابا یبعثه الله علی من یشاء و ان الله جبار رحیم لیس فی

من اصاب في الطاعون فمات في بلد صاير محتسبا يعلم ان لا يصيبه الا ما كتب الله للاكان له مثل اجر شهيد اخرجه احمد بن حنبل
وعنه عنه صلوات الله على الطاعون عدة كعدة البعير المقيم بها كالشبيهة الفارسية كما قال الفارسي في الزهد اخرجه احمد بن حنبل
عنه صلوات الله على الطاعون وخرجه احمد بن حنبل وهو كالمشاهدة اخرجه الحاكم ورواه عايشة عنه صلوات الله على الطاعون شهادة لاسحق وخرجه
احمد بن حنبل عن ابن عمر عدة كعدة البعير يخرج في الاباط والمرفق من مات فيه شهيد ومن اقام فيه كان كالمرايط في سبيل الله فخرج
كان كالفار من الزهد ايسر اين همه احاديث قاضى انذبا كطاعون شهادت است وطلع قتل بريح باشد وخرجه بلانفاذ
ويعنى وخرجه خستن واما محسن خيزرى وخرجه ابن حجر ورواه اول مروى عايشة كعدة مقتضى احد
انت كذا اين اجر شهيد برى كسى است كه از بلة طاعون بيرون نرود و در حال قامت قاصد ثواب الهى در اجبى صدق
موعده باشد و عارض بود با كره وقوع طاعون بروى و صرود آن از وى هر دو بتقدير الهى است و در صورت وقوع در تنگ
نشود بلكه در حالت صحت و بتمتع معتد برب خود باشد پس هر كه تصفيا بين صفات است و در غير طاعون مرده پس ظاهر حديث
انتست كه او را اجر شهيد محال گردد و همچو كسى باشد كه ببيت جهاد در راه خدا برآمده و بسبب بگر چه قتل برده كه او را اجر
شهيد باشد و مؤيد او است روايت من مات في الطاعون فهو شهيد و كفت با طاعون و اگر اين صفات در وى يافتند
و و فاقش بعد انقضاء زمن طاعون صورت است پس ظاهر حديث است كه وى شهيد نباشد اگر چه با طاعون بيد و انتى
گويم از احاديث مذكوره اين هم ثابت شد كه حقيقت شرعية طاعون و خزيجات است كه بسبب اوت نلعن بنى آدم
سيفند و از اينجا باطل شد قول اطباء كه طاعون ماده سميه است كه وى مى آرد و بسبب فساد جوهر هواست و فرقى در
طاعون و وبا است كه طاعون اخص از وباست چه در با مرض عام را گویند و آن گاهى با طاعون باشد و گاهى بغير آن
طاعون و وباست و هر دو با طاعون نيست و تشخيص رطوبى به جمعيت پر خود و جاعله از ابل علم استجاب قنوت برى رفع و با و
طاعون رفته زير كه از نوازل عظام است و امير با استجاب و عايرى نماز قنوت شده اند و رافعى و نووى گفته اند كه است
قنوت در زمان نوازل مثل وبا و جز آن است و چون قنوت برى از الله بگويد كه سبب شهادت نطق است سبب باشد پس
برى و با وى تر بود و از او چه خبر برفعه طاعون كثر صلوة بر رسول خداست صلى الله عليه و آله و سلم و غير قنوت
ابن حجر در بدل الماعون مبطون ياد عدم سوال نظير طاعون گفته و طاعون ساير سبب نظير مبطون است و متوجه و كلام
بر طاعون بسيار است اين موضع گنجائش ذكر آن ندارد و مقتضى ما قبل و اذ القرطبي و كل اخي شهادة
بذل اجبى و قوطبى بضم قاف منسوب بسونى قرطبه و آن بلد است و در غرب كمانى القاموس و هو العلامة الكبرى
الحدث ابو عبد الله محمد بن حسن بن ابى بكر بن فرج الانصارى الاندلسى من امير المؤمنين كذا التذكرة في علوم الآخرة و وى
گفته كه قول صلوات الله على من مات مريضا مات شهيدا عام است و در جمله امراض ليكن در حديث ديگر تشبيهش بقول بطن در و در
و قول است كى آنك او را اسهال رسد تقول العرب انما البطن اذا اصابه الوباء و در باب الجرح اذا لم يقبل الدواء

دوم آنکه استفسار شود و این نظر در قول است زیرا که عرب مدت اورا منسوب بسوی بطن میکنند و میگویند قتل بطنه یعنی
 دای که در جوت او رسیده و صاحب استقامت است که میرد مگر این در رب پس گویا که وی هر دو وصف را جمع خواست
 و مثل است صاحب سل چو نیت هوش مگر در رب نیست حالت اینها گمشل حالت کسیکه بخت الهامانی میرد یا بسهم
 و بی پیام و حیات مطبوعه و قوانین و حصاره فوت شود و عقول ایشان بنا بر شدت ام و درم او معده و فساد امر چه غائب گردد
 و این چنین است در حالت موت حاضر الذهن می باشد و می میرد و وی عارف بخداست انتهی گویم حدیث من مات
 من لیسانه شہید او ذوق فتنه القبر و غدی و ریج برزقه من الجنة را ابن ماجه از حدیث مغیره اخراج کرده است و از می قرطبی
 صحیح ابن بکر انصاری اندلسی نیز استصواب نموده معنی حی که از جباه است اعطیه است و ناظم کلام قرطبی را نقل کرده بعد
 گفته قلت لا حاجة الی شیء من هذا التقیب فان الحدیث غلط فیہ الرازی با اتفاق الحفاظ و انما هو من باب مرابطات من باب مر
 و قد اورد ابن الجوزی فی الموضوعات لاجل ذلک انتهی گویم چون عن ناظم در حدیث چنین است پس ناظم را ذکر شد در اینجا
 و نسبت بسوی قرطبی ضرور نبود و اولاً برای آنکه قرطبی ایچاق هر ذی شهادت نگذرد بلکه مرض امقید بطن ساخته و بطن را
 تشبیه با استقامت نموده و پس با استقامت مطبق کرده و اگر هر ذی شهادت را بطریق میساخت قریب تنی کس که شارع نام نهان شده
 نماده ملحق می نمود کما سیاقی ثانیاً برای آنکه قرطبی بناء اختلاف و تقیید بر ثبوت روایت من باب مرابطات مرابطان نماده و ناظم بیان
 ضعف این روایت نموده پس ذکر کردن فرعی که حاصل آنرا باطل کرده خوب نیست حافظ ابن القیم ح در حدیث این ماجه گفته
 انه من افراده و فی افراده غرائب و منکرات و مثل هذا الحدیث مما یتوقف فیہ و لما شهد به رسول الله ص لقال کما قال القرطبی
 انه ان صح مقید بحدیث المبطون بعد ناظم اشارت بسوی قسم چهارم شهد کرده و گفته الرابع الصدیق ذوالعش
 الشذی - نص علیه القس طیب و الترمذی - و قاموس گفته الصدیق کسکیت کثیره الصدق و نعمت ابی بکر
 شیخ الخفافا و العرف یفتح العین المهملة الیم و الشذابا مجتین هو ذکا و الراجحة ای العرف الطیب قال القرطبی ذاکان الشہید
 لا یفتن فالصدیق اجل خطر او اعظم اجزا و هو احرى ان لا یفتن فانه مقدم ذکره فی التنزیل علی الشہداء فی قوله تعالی
 فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصالحین و الشهداء و الصالحین و جاء فی المرابط الذی
 هو اقل رتبة من الشہید فکیف یمن هو اعلی رتبة منه و من الشہید انتهی حافظ ابن القیم بعد نقل کلام قرطبی
 گفته الاحادیث الصحیحة ترد هذا القول و تبین ان الصدیق یسأل فی قبره کما یسأل غیره و هذا عمر بن الخطاب را اعلی یقولین
 قد قال للنبی ص ل لما اخبره عن سوال الملک فی القبر فقال انا علی مثل حالتی هذه قال نعم الحدیث انتهی گویم حدیث عمر را
 قرطبی و تذکره ذکر کرده و بهیچ آنرا اخراج کرده و گفته و لقد قال عمر بن الخطاب لما اخبره النبی ص ل نعمت المیت فی
 قبره و سوال منکر و کبر و هما الملکان قلت یا رسول الله ایدر علی عقلی قال نعم قال اذن کنسکها و ابدان یسألانی لای
 فیها فاقول انما ربی الله فمن کجا انتما انتهی و اما ترمذی پس مرز ناظم بیان حکیم است و لفظه و یفعل انما یشار و تاویل

عنه بما والحمد لله ان من يشيته ان يرفع اقواما عن السؤال وهم الصديقون والشهداء انتمى ذكره الناظم في شرح الصدور
 ودر جمع اشعيت گفته و لا يخفى ما فيه قال ابن القيم ولا يلزم من هذه الخاصية التي خص بها الشهداء ان يشار كهم الصديق في
 حكما وان كان اعلى منه فخرات الشهيد قد تنقضي عن موافق من منه وان كان اعلى درجه من انتمى و ناظم بنا ورام بر قول قرطبي
 كروه و بالحق صديق شهيد رفته و اشارت بسوى تعليل قرطبي نموده و گفته كانه من التخصيص اعلى و هو تباين
 بين الاول و در جمع اشعيت گفته قد عرفت ما اراد به ابن القيم قريبا و الحق هو انتمى گويم محبت در ما نحن فيه سمع
 نه قياس زيرك عقل و اجتهاد و در امور بر رخ و آخرت و فعل نيست و سمع درين مدعا غير وار دست پس اقتصار بر آورد
 عين اصيا و در و بيت و اما انبيا عليهم السلام پس ناظم بنا عدم سوال شان بر عدم سوال صدقيان كرده زيرك مرتبه
 نبى اولى تر از صديق است پس دى باین كراست عظامه مستحق تر باشد بلكه غير او را سوال از نبى ميكنند و امدا همي گويد
 و من هنا يقطع بانتفاءه عن رسل الله و انبيائه ابن القيم ح در كتاب الروح گفته اختلاف كرده اند
 در انكه انبيا عليهم السلام مسئول ميشوند در قبور بانه بر دوقول و هما و جهان في مذمبا حمد و غيره انتمى پس قول ناظم
 كه از اینجا قطع حاصل شد بانتفاء سوال از رسل عيب است چه دى قياس انتفايش از انبيا بر انتفايش از صدقيان
 كرده و اين از باب قياس ولى است و بر يقين عليه كدام دليل ظنى هم ما همض نيست پس چه قسم ميتوان گفت كه حكم مقدر
 قطعى است آرى اين قطع بغير تقدير و بدون هدى و كتاب منير است و اگر چنين ميگفت و قد قيل بانتفاءه چون مى بود
 از قول يقطع و كوا صا و قاله و كوا صا و والنسفى في بصره به جزم يعنى اين قول انتمى قرطبي گفته است
 بلكه اميد و امم بسيار بدان قائل اند و نسفى در كتاب خود بدان يعنى بانتفاء سوال از انبيا عليهم السلام جزم كرده و نسفى نسبت
 بسوى نسف بر وزن جبل است بنون و سين ثمله و فاء و قول نسفى در شرح الصدور باین لفظ مذكور است انه قال في بحر الكلام
 ان الانبياء و اطفال المؤمنين ليس عليهم حساب و الا عذاب القبور و لا اسؤال منكر و تكبير انتمى و براى دعواى خود ايراد دليل
 نكرده و نه ناظم در شرح الصدور بذكر دليلش پرداخته و الشيخ سعد الدين فيه نقلا و خلفا و هن الخلف
 عما اشكلا يعنى شيخ سعد الدين تفناز انى مشكله از علما نقل خلاف درين مسئله كرده و گفته كه بعضى اهل علم اثبات آن كرده
 و بعضى نفى آن پرداخته و ناظم گفته كه اين خلاف مشكل است زيرك نتوان گفت كه انبيا عليهم السلام مسئولند گويم از باب
 معلوم شده كه دى استدلالى براى انتفاء سوال از انبيا و رسل نكرده مگر قياس بر صديق و بويكجا عرفناك پس خود همچو اشكال
 در خلاف نيست بلكه اشكال در قول بانتفاء او است چه تخصيصى براى انبيا عليهم السلام نياده مگر قياسى هو كما عرفت و
 عجب آنست كه ناظم ح در شرح الصدور ذكر نكرده كه انبيا و رسل مسئول نيستند بآنكه تعرض كرده است بذكر غير مسئولين
 و نام شهيد و بطعون و صديق و غير چهارده انا ذكر انبيا نكرده و انيكسار ح قال البسند الله عن النبي صل من قد
 ارسله و نيكسارى بنون و تحتية و كان و سيق الف و اوست و در جمع اشعيت گفته كرا دى الى ما ذكره النسفة و ناظم عرف

اسم المنسوب ولا شيئا من اقوال طيبه عنده انتهى واين دليل كه ذكرش باين قول خود كروه ان يسأل عنه غيره في مسأله
فكيف يسأل النبي عن نفسه بمعنى وى آنست كه ميت را در قبر از آنحضرت معلوم سوال ميكنند و ميگويند ما تقول في
هذا الرجل كما تقدم پس نبى صلم را چه قسم سوال در نفس شريف وى بكنند گويم اين مجرب است بجا دست و سوال تنها تا ان حين
سعى است بلكه اول با زرب مى پسند پسترا از آنحضرت صلم تا نيا و كه ام مانع است از سوال نفس و حال آنكه او تعالى سئل را
سوال كرده كه شمارا ام شنا چه جواب داد با آنكه خدا عالم بان جواب است حيث يقول تعالى فوجع الله الرجل فيقول ما
ذالجبستو الاية و نبى صلم در تشدد خود و اشهد ان محمد رسول الله ميگفت و با جمله ادله بر نفسى غير ظاهر است و دخول انبيا
در محوم ظاهر در جمع التثقيت گفته و الاقرب عندي الوقت في المسئلة انتهى و الفاظها في قال في الملائكة الظاهر
انتقله عن اولئك فالكما في نسبت بسوى فاكهه است و تا بس گفته الفاكهه التثكله و الفاكها في بالنعما انتهى ليكن ناظم
در بخياستند فالكما في و نه كلام او در شرح الصدور ذكر كرده و گويا كه استندش در نفسى سوال از ملائكه آنست كه قال الفاظ
احاديث در انسان و اين آدم و حال آنكه در احاديث لفظ عبده مؤمن نيز در و بافته و آن عام است نيز تفسر شده كه سوال صلم بسوء
بسوى ملائكه پس ملائكه نيز ميت وى باشند طبعى و قونوى گفته اند كه جميع مثل انس اند و سوال و حساب و دخول جنت و
تار و اما ملائكه پس شبه آنست كه اعمال ايشان نوشته نمى شود بلكه خود فرشته ها كاتبا اعمال اند و اگر عمل ايشان مكتوب گردد
هر فرشته محتاج شود بسوى فرشته ديگر و لم جبر و عدم حساب بنا بر عدم سيئات است و در تبه كتر از بشر غير خدا نمى استند
و اما اثابت پس گفته اند كه مشاب مى شوند برفع تكليف از ايشان چه اهل مطامع و مشارب و مناكله نبوده اند و در مورد
نبى آدم گردند و در جنت و محتمل كه در اى وضع تكليف نعم بنعمت ديگر گردند كه او تعالى آن نعمت را براى ايشان مستحق
و عقول بدان نرسيد زيرا كه حق تعالى مي فرمايد اعدت لعبادى الصالحين ملاعين رأت و الاذن سمعت
و الاخطر على قاب بشر ليكن در جمع التثقيت گفته و الاقرب الوقت هنا لا سيما و لم يات حديث بان الملائكة تدفن بعد و تما
و بيان لما مستقر بعد فناها و ان كان لا يشترط في السؤال ثم رايتم بعد هذا في فتح الباري ما نقله و اما الملائكة فلا امر
اصدا ذكره و الذى يظهر انه لا يسأل لان السؤال يختص بمن شان ان يقبر انتهى قلت اى من هوس الذين يقبرون و شانهم ذك
وان اتفق ان بعضهم لا يقبر كالكيل السباع و الطير و نحو ذلك قلت اما الجن فالاحل به نعمه و فيسألون بجملة
زيرا كه لفظ عبده و لفظ ميت براى ايشان صادق است محتمل آنكه ثابت شده كه وى صلم بسوء است بسوى ايشان پس
حكم جن در جميع احكام حكم است و دست و لعمري گفته كه اول عام است بدان و اجمل قائم شده است بر مرسل بودنش بسوى
جن همچو انس قال تعالى قل ادعي الي هذا القرآن لاندركوه و من بلغ و شك نيست كه جن اقرآن رسيد
قال تعالى و اذ صرنا اليك ذراعا من الجن يسمعون القرآن و قول ناظم جمله يعنى جميع ايشان از موسى و كافر
و منافق همچو انس و ظلمت جن مشاب است و عاصى ايشان معذب پس ثابت شد كه جن مسئول اند همچو انس و ميتان گفتم

که اگر چه با حکام لازم ایشان راست پس می باید که نزد رسول خدا صلعم آید و شد میکردند و تعلم علم می نمودند و منقول نیست که نزد
 وی صلعم آورده باشند مگر در مرتبه بیکه که در رساله الله تعالی حال آنکه بعد بیعت از مکه اکثر شریعت مجد گذشته زیرا که عدم نقل
 مستلزم عدم اجتماع با وی صلعم و عدم خصمه محلی شریفش و سماع کلام او بدون رویت مؤمنین حاضرین محض برکت نزل
 نیست و حکایت آنکار وجودش از بعضی محضله چیزی نیست زیرا که مصدق قرآن ماطحق بوجود جن است و احادیث صحیح
 در وجود جن شیاطین لالتحصی است و همچنین اشعار و اخبار عرب و عجم شاهد است پس نزاع در آن مکار بر است در چیزی که علوم
 بتواتر است و نیز این امری است که عقل جهل آن و حس تکیه بیش نمیکند و در مؤمنین جن اقوال است یکی آنکه جز نجات از نارا
 ثوابی برای ایشان نیست بعد گفته شود که مثل بهائم خاک کردند و این قول ابوحنیفه است کجا عمدت بن حرم و ابن ابی الدنیا
 از لیس آورده که گفت ثواب بجن آن بکار و امن النار ثقیال لهم کونوا ترا با کایهائهم دوم آنکه مشاب بر طاعت و مساجد
 بر معصیت شوند و این قول ابن ابی لیلی و مالک شافعی و احمد و صاحبین و منقول از ابوحنیفه برح است این حرم و ظل و نقل
 گفته جمهور الناس علی انهم یرخلون الجنة ابن ابی گفته بجن ثواب و جدا مصداق ذلک فی کتاب الله و کل درجات مما
 عملوا اراد الله صلعم بالصواب انهما لاطفال دون الحنث فی + انهم فی لیصور حرم النفس + کلام نسفی در بیان
 اطفال مؤمنین و انبیاء گذشته که ایشان سئول نمی شوند و معلوم است که نهمه عذاب قبر یکی سوال است و چون اطفال معذب
 نمی شوند سوال هم نایشان نرود و ابو عمر نسفی از متقدمین حنفیه است حافظ ابن القیم رح در کتاب الروح در سوره ثمانی عشر
 نوشته اختلاف الناس فی الاطفال بل تخمون فی القبرام لاعلی قولین و هما و جهان الاصحاب حمدتمی و تحت قائل سوال است
 که صلوة بر ایشان و دعا برای آنها و سوال کردن از خدا و قایت ایشان را از عذاب قبر و فتنه او مشروع است چنانکه مالک
 در موطا از ابو هریره رضی الله عنه آورده که از صلی علی صبی صغیر سمع من عاله اللهم قد عذاب القبر و نیز احتجاج کرده اند بحدیث
 عائشه رضی الله عنها انه مر علیها ببنانه صبی صغیر فبکت فقیل لهما ما یبکیک یا ام المؤمنین فقالت هذا الصبی بکیت علیة شفقة
 من ضمة القبر اخره علی بن حبه و نیز احتجاج کرده اند بحدیث ابو هریره انه کان یصلی علی المنعوش مان عمل فطیئة قط فیقول
 اللهم اجزه من عذاب القبر و اه هنا و بن السری گویند او تعالی عقول صبیان را کامل میفرماید تا منازل خود را بشناسند
 و الهام جواب سوال میکنند و احادیث بسیار دلالت دارند بر آنکه امتحان ایشان در آخرت شود و اشعری از اهل سنت
 و حدیث حکایت کرده که چون در آخرت امتحان گردند از امتحان در قبور خود مانعی نیست و دیگران گفته اند که سوال از کسی
 نمی شود که رسول و مرسل یا باند و از وی می پرسند که ایمان بر رسول آورد و طاعتش بگزید یا نه و گویند که گفت فی
 یذ الرجل الذی بعث فیکم و اما طفلیکة بچو تمینه مداره او را چه قسم میتوان گفت که در باره این مرد مبعوث چه بگویی
 و اگر عقل او را هم در قبر تو نمایند سوال او از آنچه بشکل معرفتش و عالم بدان نیست بی فایده است بخلاف امتحان اطفال
 در آخرت که او تعالی رسولی را بهوی ایشان بفرستد و ام ابیاطاعت او خود فرماید و منقول ایشان به راه ایشان باشد

و مطیع آن رسول ناجی و عاصی او داخل در نار کرده و این امتحان بجزیری است که در الوقت آزادی توانند کرد و آنکه سوال
از امر ماضی در دنیا است از طاعت و عصیان مثل سوال ملکین در قبر و اما حدیث ابوهریره پس مراد بدان عقوبت طفل
بزرگ یا فعل معصیت نیست قطعاً زیرا که او تعالی احدی را عذاب نمی کند مگر بر عمل گناه بگاید گاهی و ارباب عذاب بقرم حاصل
بیت باشد بکدام سبب اگر چه عقوبت بر عمل معمول نبود آنحضرت صلعم فرموده ان المیت لیغذب بیکاه و اهل علیه یعنی بسبب گناه
کسان خود متالم و متوجع میگرددند آنکه معاقب بگناه زنده میگردد و قال تعالی و لا ترزوا زرة و رزداخری و این مثل
قوله صلعم است السفر قطعة من العذاب پس عذاب اعم از عقوبت است و لا ریب ان فی القبر من الالام و الاموم و الغموم و احرش
ما قد سری اثره الی الطفل فیتالم به فیشرع للعصاة ان یسال السدان بقیه ذک العذاب انتمی و ذک مقتضی کلام النور
و ابن الصلاح لا یلقن الصبی + واحدی و بسیط گفته صبی را طفل خوانند از حین سقوط از شکم مادر تا احتلام و یقال
جاریه طفل و غلام طفل و مراد بصبی در اینجا طفل است زیرا بشد یا ماده و تلقین فرع سوال است پس اگر قائل سوال شوند قائل
تلقین هم گردند و الا فلا گویم نووی در او ذکر کرده است سئل التبع الامام ابو عمر بن الصلاح رح من هذا التلقین فقال فی فتاوا
التلقین ^{بعضی} یختاره و عمل به و ذکره جماعة من اصحابنا انحراسا ینین قال و قدر و ینا فخص من حدیث ابی امامة و لیس هنا و بالتاخم
و لكن اکتفئ بشواهد و عمل اهل الشام به قد یقال و اما تلقین الطفل الرضیع فما مستند بقیه و الا زناه و الله اعلم گویم جواب
آنست که صغیر را مطلقاً تلقین نکنند خواه رضیع باشد یا کلان تر از وی مادامیکه بالغ نگردد و مکلف نشود - این
انچه ناظم بسوی آن از کلام این هر دو بزرگ اشارت کرده و در فتح الباری گفته اختلاف کرده اند در طفل غیر غیر
قربلی در تذکره جزم بسوال کرده و به منقول عن الحنفیة و غیره واحد از شافعیه جزم بعدم سوال کرده اند و تلقین باقی
مستحب است و حجج تشکیک گفته و قد قد مناکات فی التلقین مطلقاً من عدم الدلیل و ان ذکرشلی صحیح له معطلا +
بانه فی قبره لا یسأل سید علامه محمد بن اسمعیل امیر گفته تخفی نیست که این نه علت نفی سوال است بلکه اختیار عدم
سوال اوست پس علت مشار الیه ناظم کجاست انتمی گویم سلسله سوال صبی در قبر ذات خلان مستشرقین العلماء است
نقل کلام ابن القیم و کتاب الریح و کلام نسفی و ذکر الکلام پیشتر گذشته و کمال الدین ابن الهمام از متاخرین حنفیه عدم سوال
و حساب و عذاب اطفال جزم کرده و نووی در روضة تخصیص تلقین بیان فرشته و این نیز ذیل بر عدم سوال اطفال است
و بافتی الحافظ ابن حجر حرج و شیخ ابن شجاع که از سادات حنفیه است گفته ان للاطفال سوال و کذا اللانبیا لکن ان صح ذلک
فی حق الانبیا فهو سوال تشریف و تعظیم و تکریم حافظ این حجر فرموده و الظاهر ان ذلک لا ینح فی حق المیزر و ان غیره و او
قلنا بان الاطفال یسألون فیحتمل ان الفائدة فی ذلک تکریم محبت یسالون عن بهم فیحیبون کما صلوة علیهم مع ان لا ذنب
لهم و لهذا یشیر تنکیر ابن شجاع فی قول ان لهم سوال الا فوالیس کسوال الباهغین نفی مسئلة و الصلوة علیه رفع درجات له
یحتمل ان تكون الفائدة تکریم الیقین الذی اقر و به فی عالم الذر هذا و المعتمد ان لا سوال لهم مطلقاً و اما ما ورد انهم

لقره ولده ابراهیم فمذلم ثبت انتهى بعدة ناظم اشارت بسوی قول اول کرده گفته وقيل ان كل طفل يسأل
 ويحصل العقل طهو ويكمل كقولهم اين خروج ست از محل نزاع زیرا که چون عقل حاصل شد و کامل گردید مسؤل طفل
 نماز قاله في جمع التثنية ويحسب الله الجواب عما قد عهد الله عليه قديماً كلام عاقل ابن القيم وتحقيق اين
 احوال گذشته و این که ناظم در اینجا گفته اشارت ست بسوی عهد خود در عالم ذر فی تفسیر قوله تعالى واذا اخذنا من
 من بني آدم من ظهوه ذريره و اشهد هو على انفسهم الست بود که قالوا بله الاية ابن عباس گفته
 خلق الله آدم واخذ ميثاقه انه ربه و كتب اجاله و رزقه و مصيبتة ثم اخرج ولده من ظهوه كهيئة الذر و اخذوا شيعة من ذرهم
 و كتب اجالهم و ارزاقهم و معاصيم اخرجهم عبد بن حميد و حسن بن حزام في الاستقامة و ابن جرير و ابن المنذر و ابن
 ابي حاتم و ابو الشيخ و عن ابي بن كعب في الآية الى قوله بما فعل المبطلون قال جمعهم فجمعهم جميعاً ازواجاً
 في صورهم ثم استنطقهم فمكلموا ثم خذ عليهم العهد و الميثاق ثم اشهدهم على انفسهم الست
 بر بكم قالوا بلى قال فاني اشهد عليكم السموات سبع و اشهد عليكم اياكم آدم ان تقولوا اليوم القيامة
 انما نعلم بئذ او اعلموا ان لا اله الا انبياء و لا تشركون في شئنا اني سارسل اليكم
 رسلي يذكرونكم عهدي و ميثاقى و انزل عليكم كتبى قالوا نشهد بانك نبى الهنا لا رب لنا غيرك و لا
 اله لنا غيرك فاقروا و رفع لهم آدم نظير السيم فراى الغنى و الفقر و حسن الصورة و دون ذلك
 قال يا رب لو لا سويت بين عبادك قال انى حبيت ان اشكر و راى الانبياء و فيهم مثل السبع عليهم النور
 و خصوصاً ميثاق آخى في الرسالة و النبوة ان يبلغوا و هو قوله تعالى واذا اخذنا من النبيين
 الاية و هو قوله فطرة الله التى فطر الناس عليها و فى ذلك قال تعالى و ما وجدنا الا اكثرهم من عبث و ان وجدنا
 اكثرهم لفا سقين و سقى ذلك قال تعالى فما كانوا ليؤمنوا بما كذبوا به من قبل قال فكان فى علم السموات كذبة
 به و من يصدق فكان يوم عيسى عليه السلام من تلك الارواح التى اخذ محمد با و ميثاقها فى ذنوبهم فاسلوا الى مريم فى صورة بشة
 فتشلت لها بشراسوا قال اتى فضل فيها انتهى اخرج عبد بن حميد و عبد الله بن احمد فى رواية السنن و ابن جرير و ابن
 ابي حاتم و ابن مندة فى الروى على الجهمية و ابن مردويه و البيهقى فى الاسماء و الصفات و الضياع المختارة و ابن عساکر فى تاريخه
 و ناظم در منشور چند روایات در معنی سوق کرده و لهذا قد عود بالذکر گفته زیرا که او تعالى بنى آدم را در صور ذریران
 آورده قد قاله الضحاک و الاحراز و هو الذى افق به البران یعنی ضحاک که از ایه تفسیرت گفته
 مسؤل می شوند اطفال از عهد کید و عالم ذر بوده و بزرگه از ایه حنفیه ست نیز بدان فتوی داده ناظم در شرح اصد
 آورده اصح ابن جریر قال مات للضحاک بن سنان ايام فقال اذا صنعت ابنى فى عده فابرز وجهه و صل عقده فانه يجلس يسئل
 قلت عما يسأل قال عن الميثاق الذى اقرب به فى صلب آدم انتهى و القرطبي و الفاكهاني جزماً به و جمع من

کبار العلماء و شرح الصدور گفته اند جزم القدری با کمال علم عقل بعرفوا بذک منزهتم و معاد هم و یسعون بواب
 عمایا کون و صرح ابن یونس من صحیحنا بانہ یندب ان یلقنا و قال فی تمتة قد یماء قد لکن
 ابنه ابراهیم و ابراهیم ولد رسول خدا صلوات الله علیه شازوه ماهه و قات فرمود گویند آنحضرت صلی الله علیه و علی آله سلم تخیر
 وی کرد و لکن در جمع التشتیت گفته اند خبر لا یوجد له سند متقی کذاک فی تعلیقة القاضی حکمی و فی النظامی
 لابن فورک + مراد بقاضی درین بیت قاضی حسین از امیه شافعی است و ابن فورک بضم فاء و سکون و او در اردو کاف
 محمد بن حسن بن فورک علامه زاید مشکلم اصولی اصبهانی نزیل نیا بورت مستند بود و در از ابی فارس غیر شنیذ و از
 بیعتی و غیره اخذ کرده اند و سخت بود بر کرامیه و اورا تو الیف جمیده است توفی مسوم آنته است و اربعایه رحمة الله علی
 و لفظ حکمی درین بیت معروف و مجهول هر دو خوانده شده. ذکر کبسه و قبح اشباع و استغریب السبکی هن الاثنا
 فصالة فی کتبه اثریری + عبدالله محمد بن امین میر گفته و ما بعده من شرع الصحة و ضمیر کتبه عائد بسوی علم است
 یعنی در کتب علم عینی و اثری ازین اثر نلی خبر نیست و لما ابله یعنی غافل احمق که تدریز نماند و در امور قلیل الفطنة است یا
 آنکه سلامت صدر بروی غالب گشته کما یفیده القاموس مطبوع بر غیر و غافل از شتر است و با مردم حسن ظن دار و پس ناظم
 ارشاد بسوی حکم او میکند و میفرماید و الفاعلی فی ابله توقفا و ذی جنون او بفترة و فی ابله و ریخا صفت
 مقصدین است که طلب حب آخرت بر آنها غالب گشته و از مسائل و اسباب دنیا غفلت ورزیده و بی خبر افتاده اند
 و در آخرت کیسان باشند یعنی ابله و مجنون و اهل فترت مسؤل شوند باینه فاکسی در اینجا جاده توقف سپرده گویم اولی آنست
 که چنین گویند که اگر در بلاهت خارج از تکلیف شده است پس همچو مجنون است و اگر خارج نشده پیشل غیر خود از تکلیف است
 و در حق دیوانه جهان حکم جاری باید کرد که در حق اطفال گذشته و اما اهل فترت که زمانه نبوت را ندیده اند و نزد دشمنان
 شرع بین قبیم بزم بود که آنرا می شناختند پس ایشان خلاف است و این معنی بر عموم سوال است برای اعم ماضیه و مقتضه
 الروضة ان لا یسألوا الامکلف و من له نلی این بیت را در جمع التشتیت نگرفته و بشرحش نیز دانسته مگر در اصل
 ساقط شده یا سهو قلم ناسخ باشد و الله اعلم بکلف کسی است که برای او تکلیف سابق شده بعضی اهل علم گفته اند که اهل فترت
 است که ندانند اول کسیکه از ک توحید بعبر بصیرت خود کرده و از ایشان کسی است که در شریعتی از شرع داخل نشده مثل
 قس بن ساعه و زید بن نضین و بعضی در شریعت حقه قائمه الیهسم در آن پیشل تبع و قوم او و دوم کسیکه تبیل و تغیر شریک
 کرده و توحید ننموده برای نفس خود و شرع عبادت کرده و حلال و حرام مقرر ساخت و این قسم بسیار اند مثل عمر بن بحر
 و وی اول کسی است که برای عوب عبادت اصنام سنون ساخت و شرع احکام نمود و بجهت مقرر کرد و آن هر نایست
 که هیچ شکم زاید و خامس او ذکر بود پس آنرا مطلق العنان گردانید و گوش را شق کرد و در کوشش حرام ساخت و سائبه
 نمود و آن هر نایست که صانعش سوار شدن بران ترک داد بشرطیکه مرادش حاصل گردد و وصلیه تهر کرد و آن

ماده هفتاد و یکمست چون باز آید و برای آنکه ترک نمایند و آن فکر را هم فریغ نسازند و گویند و عملت الاشی اخطا
 و اگر ذکر باشد زنده با مرده آنرا بخوردن مرسوم دهند و حامی مقرر ساخت و آن فحلی است که از صاحبش مرده بطین نراید برود
 بار نمیکردند و میگفتند که وی حمایت پشت خود کرده است و گروهی دیگر از عرب آمدند و بر شمع و وی عبادت جن و ملائکه
 افزودند و خانها و دیرها گرفته شدند و حجاب و شدند و با کعبه مکرمه مضامین جستن مثل لات و عزی و مناة و جناب
 یهود عزیر را سپردند و نصاری مسیح را این آمد گفتند عرب ملائکه را و خزان خدا قرار دادند و ما شبه اللیله بالیاری
 وقت الرجاج و وقت الحجر و فتشها و تشاکل الاحراف کما نما شمع لاقح و کما ناقح و لا شمع و کفیت لاکفر
 ملة واحدة قسم سوم آنکه نه شرک کرد و نه توحید و نه در شریعت پیگیری در آمد و نه اتمکار شریعتی نمود بلکه تمام عمر خود در حال غفلت
 و ذهول گذرانید و ندانست که کیست و از کجاست و اینها چه است و این قسم در جاهلیت بسیار بود و این قسم اهل فترت اند
 حقیقه و ایشان معذب نباشند قال تعالی و ما کننا معذبین حتی نبعث رسولاً و اما قسم اول پس در بعض روایت در باره
 زید قس آمده اند معیشت امته و آماج و نحو آن پس حکمش حکم اهل آن دین است که در آن در آمده ما و امیکه کی را از
 ایشان اسلام نامح للاحق نگردیده و زنان فترت میان حضرت مسیح عیسی بن مریم علیهما السلام و نبی محمد صلی الله علیه و آله و سلم قریش
 سال بود و جبل مطبق ارض گردیده شرقا و غربا و عارت شرانح و مبلغ دعوت علی و جهما مفقود گردیده مگر انفا قلبی از حجاب
 اهل کتاب متفرق در قطار ارض مثل شام و غیره و اما صحبت احادیث بتعذیب اهل فترت مثل صاحب سخن و غیره پس
 حقیل بن ابطالب به جواب از آن گفته کی آنکه این اخبار احادیث معارض قاطع نشود و مقرر تعذیب است بر ایشان
 و سببش معلوم خداست سوم قصر تعذیب مذکور درین احادیث بزبدلین و مغیرین شرانح و شارعین ضلال غیر معذور است
 چه اهل فترت چنانکه گذشت سه قسم اند و آنچه مذکور شد یعنی بر عدم اختصاص سوال باین است که کلام بران مع اخلاص
 گذشته الساد من اللیله یوم الجمعة ، اولیله لسنه عوفعه یعنی قسم ششم از کسانی که مسئول نشوند کسی است
 که روز جمعه یا شب جمعه بر دهنها برود و بومنت مرفوعه متصله الا سناد چه آنچه برای او نرود خدا بود درین روز غطای وی
 بروی تنگش گشته و پرده از روی کار برداشته شد چه جنم را روز جمعه میفرزند بلکه ابواب سقر را درین روز تخته
 میزنند و عمل سلطان نار که در سائر ایام می باشد درین روز زنی مانند پس چون و تعالی بنده را از بندگان خویش درین روز
 قبض فرماید این دلیل سعادت و حسن باب و خیر خاتمه اوست و خود قبض درین یوم نمی شود مگر کسی که سعادتمند است و
 انداز فتنه قبر موتی و مومن می ماند زیرا که سببش تمیز منافق از مومن است و این مومن سعید بود پس تمیز کدام چیز میکنند و
 درین باب احادیث متعدده آمده از جمله حدیث جابر است قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله یوم من مات یوم الجمعة
 اولیله الجمعة اجیر من عذاب القبر و جاء یوم القیامة و علی طایب الشهدا اخرجه ابو نعیم فی الحلیة و عن ایاس بن کبیر ان
 رسول الله صلی الله علیه و آله قال من مات یوم الجمعة کتب له اجر شهید و و فی فتنه القبر اخرجه حمید فی ترمذیه و عن عطاء قال قال

از حدیث انس و ثانی را طبرانی از حدیث عنتره اخراج کرده اند و ثالث زن غیرت دار بر زوج خود است که از غیرت ببرد
 و من طهی عن منکر و من اعمى بالعرف فلحفظ ما لقی به الخیر و این را ابن عساکر از حدیث علی علیه السلام آورده
 و سائل بصدق الشهادة و من اقی بهذه العباد و سائل شهادت برستی را مسلم از حدیث انس
 باین نظر روایت کرده من سأل الله الشهادة بصدق بلغه الله منازل الشهداء و تفسیر قول او بهذه العباد این بیت است
 صوم ثلاثة من كل شهر و ما افطنا على المضى و الوقت و این را طبرانی در معجم کبیر پسند حسن از حدیث ابن عمر بن
 نفاذ اخراج کرده من صلی المضمی و صام ثلثة ايام من الشهر ولم یزک الوتر فی حضر ولا سفر کتب لاجر شهید و مستعید
 فی الصباح و اللیلا ثلاث عوات و کان دارسا ثلاث ایات ختم الحشر امد و انس لعروفا لا الذکر
 و این را ترمذی از معقل بن سبار باین نظر روایت کرده قال رسول الله صلی الله علیه و علی آله و سلم من قال حين یصبح ثلث
 مرات اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم و قرأ ثلاث آیات من آخر سورة الحشر و كل الله سبعین الف ملك یصلون
 علیه حتی یمسی و ان مات فی ذلک الیوم مات شهیدا و من قالها من یمسی کان بتلك المنزلة و مصرع چهارم اشارت است
 بسوی اخراج خراطی از انس باین نظر من قرأ سورة الحشر حدیث و من علی ظهر الجواد قد مضى
 و ابطا و راضیا حال القضا و اول مسلم از حدیث ابو هریره و ثانی را آجری از انس روایت نموده و
 قائل فی عرض المنون ما قال ذ و فون ببطن النون و منون یفتح میم یعنی موت است و منته یربص برب المنون
 و ذ و النون لقب نبی المدینس بن متی علیه السلام است و قول او همانست که او تعالی در کتاب عزیز حکایتش فرموده
 لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین کرده فی العدا ربعبینا و اخر المنقول مارویناه
 و این حدیث را حاکم در مستدرک از حدیث سعید بن قاص مرفوعا روایت نموده و قول شارح و سوز نا اذن باحتسنا
 و فقنا الله الی الصواب مفعول ثانی قول وی رویناه است و حدیث را طبرانی در معجم کبیر از حدیث ابن عمر اخراج کرده
 و وصل یارب علی عهد و الال و اصحاب اهل الرشد و برین بیت ابیات سید محمد بن اسمعیل
 که در باره شهدا جمع کرده بود نغمی شدند و اگر چه حضرت سید محمد علیه تعالی بر کتاب مفروضه سیوطی درین باب مطیع نشده
 کما نقننا عنه و الا لیکن محرز طور تجا و ز العن سیما و ختم له بالحسنی و ادخله فی جناته بران واقف گشته و نامش
 ابواب السعادة فی اسباب الشهادة است و دران سیوطی بیع شهادت مبطون و مطعون و عزیق و صاحب بهم شهید
 فی سبیل الله از حدیث متفق علیه آورده و شهادت صاحب فیات ابجنب صاحب حریق و جمع را بر اخراج مالک در موطا
 و احمد و ابوداود و نسائی و حاکم در مستدرک و این جبار بیعتی در شعب از حدیث جابر بن عتیق حواله کرده و در حدیث
 بطن که نزد طبرانی از سلمان است گفته قال القرطبی اختلف المراد بالبطن الاستقار و الاستسبال علی قولین للعدا و از
 معجم کبیر طبرانی از حدیث عقیب بن عبد الله مرفوعا آورده یاتی الشهداء و المتوفون بالطاعون فیقول اصحاب الطاعون

نحن شهداء بمقتال انظر واقا كانت جراحاتكم كجرح الشهداء تسيل وما كرجع المساك فم شهداء فيجدونهم كذالك واز
 ابن عمر باخرج ابو نعيم ام رده قال المرأة في حملها الى وضعا الى فصا لها كالمرايط في سبيل الدخان ماتت فيما بين ذلك فلما
 اجر شهيد وكفته حسيه فعه واز ابن ماجه از حديث ابن عباس مرفوعا آورده موت الغريب شهادة گويم بهيقي گفت
 اشار البخاري الى تفرده بنيل بن الحكم بندا و هو منكر الحديث قال البيهقي وروى من وجه اخر اضعفت من هذا ثم اخرج عن
 ابى هريرة عن النبي صلعم قال من مات غريبا مات شهيدا ليكن شهادت غرابت در حديث علي بن زيد ابن عساکر و حديث غيره
 وغيره آموه و اين دليل است بر آنکه حديث را اصلي هست و اصل ابونى در ثابتن از حديث جابر آورده موت المسافر
 شهادة و از انس نزود علمى مرفوعا آورده يحيى شهادة و از ابن عباس نزود احمد بسند صحيح مرفوعا روايت کرده من قتل دون
 مظلمه فهو شهيد وكفته اخرج الطبراني و الحاكم في المستدرک قال صحيح على شرط الشيخين عن ام سلمة رضى الله عنها قالت
 قال رسول الله صلعم من اوى زكوة مال طيب النفس بها يريد بها وجه الله تعالى والدار الآخرة لم يغيب شئ عليه من ما افقدي
 عليه في الحق فاخذ سلاحه فقاتل فهو شهيد وكفته که بزارة ابى بصيد بن الجراح روایت نموده قال قلت يا رسول الله
 اى الشهيد اكرم على الله قال رجل قام الى امام جابر فامره بمعروف ونهاه عن منكر فقتله للبيهقي عن ابى هريرة مرفوعا
 المحبوب شهيد هو وادان حرام از حضرت صلعم روايت کرده المائد في بحر المنى بصيد القبي الير شهيد و بزارة ابى بسند حسن ابن مسعود مرفوعا
 آورده و انقال ان بسكت الغيرة على النساء و جهاد على الرجال فمن صبر من كل اجر شهيد اخرج حميد بن ميمونة في فضل الاعمال مرفوعا مات يوم الجمعة
 كتب اجر شهيد و في فتنه القبر و اخرج مسلم مرفوعا عن النبي صلعم ان الشهاده صادقا اعطياها ولو لم يصيبها و مثله عند محمد والنسائي و الحاكم و الطبراني في صحيحه الكبير
 و اخرج الطبراني في الاوسط عن عايشة مرفوعا من قال كل يوم خمسا و عشرين مرة اللهم بارك لي في الموت و في ما بعد الموت
 ثم مات على فراشه اعطاه الله اجر شهيد و عن ابى هريرة قال قال رسول الله صلعم المتسكك بسنتي عند فساد امتي اجر
 شهيد اخرج الطبراني في الاوسط و در بخير بشارت عظي است برای غزبان اين زمان که دست بسنت مطهر زوده اند و
 دامن از غبار تقليد بر افشاندند ملام و مرعى اعدا دين بهر محروم و مد شده اند و ابن عمر گفته قال رسول الله صلعم التاجر
 الصدوق الا من مع الشهداء اخرج الحاكم و اخرج مثله عن ابى سعيد الغياور عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلعم من
 جلب طعاما الى مصر من امصار المسلمين كان له اجر شهيد اخرج الدلمى و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلعم المؤمن المحجوب
 كالشهيد المتشوط في دمه و اذا مات لم يعذب في قبره اخرج الطبراني و حسن الزحال مردى پرسيدند که در شمع غسل کرد و از
 بردش ببرد گفت يا لها من شهادة اخرج ابن ابى شيبه في مصنفه و غيره و گفته حلاق ثوالول ابوسفيان بن الحزب را
 بر يد و وى در ان برد پس گمان کرد و تکدی شهيد است گويم معتبر در نيقام اخبار مرفوعه است ز آثار موقوفه و زنده موت
 هر مومن بهر وجه که بميرد شهادت است على بن ابي طالب گفته محبوب سلطان و مضروب و هر مومن بائت شهيد است
 اخرج ابن مسعود و در حديث انس آمده که هر که يكبار بر من درود فرستد حق تعالى در عوض آن بروى ده مرتبه درود فرستد

وهر که برین ده مرتبه درود فرستد حق تعالی در عوض آن بروی صد مرتبه درود فرستد و هر که برین صد بار درود بخواند
 حق تعالی در میان هر دو چشم او برآهه از انفاق و برآهه از انفاق و برآهه از انفاق و برآهه از انفاق و برآهه از انفاق و برآهه از انفاق
 اخرج الطبرانی فی الاوسط والصفیر و در حدیث حدیث بن الیمان آمده که هر که در اول صبح و شام بگوید اللهم انی اشدک
 بانک انت الله الذی لا اله الا انت وحدک لا شریک لک وان محمد عبدک ورسولک صلی الله علیه و آله وسلم ابو البشر ک علی
 وابو یزید بنی فاطم علی اذ لا یغفر الذنوب الا انت در آن روز یا شب بمیرد شهید میرد اخرج الاسبهان فی التریب
 و در حدیث طویل ابو هریره نزد جنتی مرفوعاً آمده انما عن وابسته فی سبیل الله شهید و در حدیث ابن عباس مرفوعاً البر
 شهید اخرج الطبرانی و وی کسی است که از برق بمیرد الی غیر ذلک مما قاله رحمه الله تعالی و فصله و باجمعه سیوطی و غیره شهید
 امت مرحومه را بسیار نقل کرده اند اگر چه افضل و اکمل ایشان به این مقبول فی سبیل است اما بقیه شهیدان را نیز نصیب
 از اجر است که عامه موتی را نیست و فصل اسد و اسح و رحمة قریب و چون این بحث تمام شد حالاً عود میکنیم بسوی شرح
 ابیات تشبیه گفت ناظم مع السابغ القاری کل لیله + تبارک الملك یرید نبله + عن ابی هریره قال
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله من کتاب الله ما هی الا ثلثون آیه شفعت لرجل حتی غفر له تبارک الذی بیده الملك اخرج احمد
 و ابو داود و الترمذی و حسن و النسائی و ابن ماجه و ابن حبان و الحاکم و صححه و ابن مردویه و البیهقی فی شعب الایمان و اللفظ
 للترمذی و عن النسن قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله فی القرآن خاصمت عن صاحبها حتی اوخلت اجته تبارک الذی بیده
 الملك اخرج الطبرانی فی الاوسط و ابن مردویه و الضیاء فی المختارة و عن ابن عباس قال ضرب بعض اصحاب النبی صلی الله علیه و آله
 علی قبر و هو لا یحسب انه قبر فاذا قبر انسان یقر سورة الملك حتی ختمها فانی النبی صلی الله علیه و آله فقال صلی الله علیه و آله فی الملائکة هی المنجیة
 تنجیه من عذاب القبر اخرج الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب الحاکم و ابن مردویه و ابن نصر و البیهقی فی الدلائل
 و عن ابن سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله تبارک فی الملائکة من عذاب القبر اخرج ابن مردویه و عن رافع بن خدیج
 و ابی هریره انما سمع رسول الله صلی الله علیه و آله یقول انزلت علی سورة تبارک و هی ثلثون آیه جملة واحدة و هی الملائکة فی القبور
 اخرج ابن مردویه و عن ابن عباس انه قال لرجل الا تحفک بحدیث قرض قال بلی قال اقر تبارک الذی بیده الملك
 و علمها انک و جمیع ولدک و صبیان بیک و جیرانک فانما المنجیة و المجادلة تجادل یوم القیامة عند ربها القاریها و
 تطلب له ان تنجیه من عذاب النار و نحوها صاحبها من عذاب القبر قال رسول الله صلی الله علیه و آله لو ددت انها فی رقاب کل انسان
 من امتی اخرج احمد فی مسنده و اللفظ و الطبرانی و الحاکم و ابن مردویه و عن ابن سعید قال یوتی الرجل فی قبره
 فیوتی من قبل رجليه فتقول رجلاه لیس لکم علی ما قبلی سبیل قد کان یقوم علینا بسورة تبارک الملك ثم یوتی من قبل
 راسه فیقول لیس لکم علی ما قبلی سبیل قد کان یقر فی سورة الملك فی الملائکة تمنع من عذاب القبر و هی فی التوراة سورة
 الملك من قرأ فی لیلته فقد اکره و اطیب اخرج ابن الضریس و الطبرانی و الحاکم و صححه و البیهقی فی شعب الایمان حدیث

و

سعی احادیث و آثار بسیار اند که ناظم در دانشور بزرگش پرداخته و در آنچه در اینجا ذکر کردیم متسع و بلاغ است فضیه
 اخبار ذوات علة و بعضی هم ضم الیهما السجد یعنی در منجی بودن سوره تبارک از عذاب قبر اخبار
 کثیره از آنحضرت اسلام وار و شده چنانکه نبذی آنان گذشته و از صحابه هم آثار درین باب آمده این مسعودی گفته من
 قرء سورة الملک کل لیلۃ عصم من فتنۃ القبر و بعضی اهل بیت علیهم السلام این سوره را در دو رکعت بعد و تر میخوانند
 و اما نهم سوره بقره با سوره تبارک درین خاصه پس دارمی در سنه خود از خالد بن حدان آورده قال بلغنی ان آدم
 التنزیل تجادل عن صاحبها فی القبر تقول ان کنت من کتابک فشفعت فیہ وان لم کن من کتابک فاعنتی عنه و انما تكون
 کما الطیر تجعل جناحها علیہ فتشفع له و تمنع من عذاب القبر فی تبارک مثله و کان خالد لایزال یقرها و تنزیل دارمی و ترمذی
 از جابر روایت نموده اند کان النبی صلعم الینام حتی یقر تنزیل السجدة و تبارک و از برادرش فرموده که من قرء السجدة و تبارک
 قبل النوم نجما من عذاب القبر و وقتی فتانی القبر گویم این روایت از طریق سوار بن مصعب آمده و وی سخت ضعیفست
 و باجمالی این همه هفت کس اند که از ایشان سوال در قبر نمی رود و باقی مانند آنانکه بمرتبه شهید می رسند یا آنکه مسؤل می شوند
 و آن نفعی کس اند که ذکر آنهاست و استفاضه ازین روایات آنست که سوال منکر و کثیر جمله عذاب قبرست
 زیرا که ناظم هفت کس از ان مستثنی کرده و برای آنها استدلال با دلالت بر عدم عذاب قبر نموده پس در اینجا ذکر حدیثی
 جامع ضلال جملة از خیر واقع برای عذاب قبر کنیم تا فایده تمام گردد حافظ ابن القیم رح در کتاب الریح گفته و قد جاء فیما تنبی
 من عذاب القبر حدیث فی الشفا رواه ابو موسی المدینی و بنی علیہ فی کتابه الترغیب والترہیب و جملة شر حاله و رواه من
 حدیث ابی النضر بن فضالة حدیثنا بال ابو حمزة عن سعید بن السیب عن عبد الرحمن بن سمره قال خرج علینا رسول اللہ صلعم
 ونحن فی حفرة فی المدینة فقام علینا فقال انی رأیت الباریة نجبارا یتربص رجلا من امتی اتاه ملک الموت لیقیض روحه فجاء
 برة بوالدیه فرد ما یک الموت عنه و رأیت رجلا من امتی قد بسط علیہ عذاب القبر فجاءه وضوءه فاستنقذه من ذلک و رأیت
 رجلا من امتی قد احتوشه الشیاطین فی ذکر المد فطر الشیاطین عنه و رأیت رجلا من امتی قد احتوشه ملائکة العذاب
 فجاءته صلواته فاستنقذته من یدیم و رأیت رجلا من امتی یلیث عطشا کما دنی من حوض منع منه و طرد فجاء صیامهم
 رمضان فاسقاه و رواه و رأیت رجلا من امتی و التبیون و المؤمنون قعودا حلقا کما قعد الی حلقه طرد فجاءه غسله
 من الجنابة فاخذ بیده فاقعه الی جنبی و رأیت رجلا من امتی بین یدیه ظلمة و عن یمینہ ظلمة و عن شمالہ ظلمة و من فوقه
 ظلمة و هو یخیر فیہ فجاءه و عمرته فاستخرجاه من الظلمة و اذ غلاه النور و رأیت رجلا من امتی یتمی برجمه و یرج النار و شره
 فجاءته صدقته فتمارت ستره بینة و بین النار و ظلمة غلی را و رأیت رجلا من امتی حکیم المومنین و لا یکلوه فجاءته
 صلواته لرجله فخالق الی مشر المسلمین ان کان و صول الی عمه حکموا فکلوا المومنون و صافحوه و صافحهم و رأیت رجلا من
 امتی قد احتوشه الزبانیة فی راحته بالمعروف و زهیه عن المنکر فاستنقذته من یدیم فادخله فی ملائکة الرحمة و رأیت

رجلا من امتي جاثيا على ركبتيه وبينه وبين العجائب فبأحسن خلقه فاخذ بيده فاءخذ على الصدع وجل ورايت رجلا
من امتي قد ذهب بصحيفة من قبل شماله فجاءه من المد فاخذ صحيفة فوضعا في يمينه ورايت رجلا من امتي خضع ميزانه فجاءه
اقراطه فقتلوا ميزانه ورايت رجلا من امتي قائما على شفير حرم فجاءه رجاه في المد فاستنقذه من ذلك مرضى ورايت رجلا
من امتي قد هوى في النار فجاءته ومعه بكى وخشيته المد فاستنقذه من ذلك ورايت رجلا من امتي قائما على الصراط كما
يرعد السعفة في سحح عاصف فجاءه حسن ظنه بانفسه فبأحسن خلقه ورايت رجلا من امتي يزحف على الصراط ويخو احيانا
ويتعلق احيانا فجاءته صلوة على قائمته على قدميه وانقذته ورايت رجلا من امتي انتهى الى ابواب السماء فخلقت الابواب
دونه فجاءت شهادة ان لا اله الا الله ففتحت له الابواب وادخلته الجنة قال ابو موسى المدني هذا حديث حسن جدا بعد
ابن القيم گفته وسمعت شيخ الاسلام يعنى ابن تيمية رح يعظم امرنا حديث وقال اصول السنة تشهد له وهو من احسن الاحاديث
انتهى وكذا شئت كه خبا من قل هو الله حد ومرض موت سبب عدم اقتنان ورقبه وامن از ضعفه اوست واصبهاني
ترغيب وترهيب از ابن عباس آورده كه فرمود رسول خدا صلعم من صلى بعد المغرب ركعتين في ليلة الجمعة يقربني كل واحد
منهما فاتحة الكتاب واذا زلزلت الارض خمسين مرة يؤمن الله عليه سكرات الموت واعاذه من عذاب القبر وليس له اجواز
على الصراط يوم القيامة وذكره الناظم في شرح الصدور وقد نقل فيه ايضا ما معناه من قال كل يوم لا اله الا الله الملك الحق
المبين مائة مرة امن فتمت القبر والله اعلم **سؤال الكافر واطفال المشركين** يعني بيان اختلاف دين مسلمات

قال ابن عبد البر فيما نقلوا الكافر الصحيح ليس يسأل + واما الشؤل للنافق + منهم كما دل
حديث الصادق + والقرطبي خالف ابن القيم + والادح الاول عندي فافهموا گفته است ابن
عبد البر كه ان الآثار دالة على ان لا يكون السؤال الا للمؤمن او منافق واما الكافر اجماعا المبتطل فليس من يسأل عن دينه
ونبيه وحافظ ابن القيم رح بعد نقل اين قول زياده كرده وكفته القرآن وسنة تدل على خلاف هذا القول وان السؤال
للكافر ومسلم قال الله تعالى ينبت الله الذين امنوا بالقول الثابت في الحياة الدنيا وفي الآخرة ويصل الله
الظالمين ويعمل الله مما يشاء وقد ثبت في الصحيح انها نزلت في عذاب القبر حين يسأل من ربك وما دينك ومن نبيك
وفي الصحيحين عن انس بن مالك ان النبي صلعم قال اذا وضع الميت في قبره وتولى عنه اصحابه ان يسمع قرع نعالم وذكر الحديث
وزاد البخاري والمنافق والكافر فيقال له ما كنت تقول في هذا الرجل فيقول لا ادري كنت اقول كما يقول الناس فيقال
لا دريت ولا تكلمت ويضرب بمطرقة حديد ويصبح صوته يسمعها من عليه الا الشقلين كذلك في البخاري واما الكافر والمنافق
بالواو انتهى گويم حافظ ابن حجر رح در فتح الباري بعد ذكر حديث بخاري گفته واما المنافق والكافر كذا في هذه الطرق بلا
العطف وتقدم في باب خفق النعل بجا واما المنافق او الكافر بالشك وفي رواية ابى داود وان الكافر اذا وضع وكذا ابن
حبان من حديث ابى هريرة وكذا في حديث البراء الطويل وفي حديث ابى سعيد عند ابن كابر وانا في بالشك له

في حديث اسما فان كان فاجرا او كافرا في الصحيحين من حديثها واما المنافق والمرتاب وفي حديث جابر عن عبد الرزاق وحديث
 ابى هريرة عند الترمذي واما المنافق وفي حديث عائشة عند احمد وابى هريرة عند ابن ماجه واما الرجل السود والظفر ابى من
 حديث ابى هريرة وان كان من اهل الشك فاختلفت هذه الروايات لفظا وهي مجمعة على ان الكافر والمنافق يسأل فضيه
 تعقب على من زعم ان السؤال انما يقع لمن يدعى الايمان ان محقا وان بطلا ومستندهم في ذلك رواه عبد الرزاق من طريق
 عبدين عمير احدهما التابعين قال انما يقفن رجلان مؤمن ومنافق واما الكافر فلا يسأل عن محمد صلعم ولا يعرفه وهذا موقوف
 والاحاديث الناصحة على ان الكافر يسأل مرفوعة مع كثرة طرقها الصحيحة فهي اولى بالقبول وجزم الترمذي الحكيم بان الكافر
 يسأل لبعده حافظ ابن حجر كلام ابن القيم انه يدان تعقب ابن عبد البر كرهه وذكر نموده وانما مقرر فرموده پس عجب در اینجا از
 سيوطي است که چه قسم در اثباتش كلام ابن عبد البر را جمع گفته با آنکه دليل بر خلاف كلام ابن عبد البر قائم است در شرح لصدقه
 گفته ان باقاله القربطى وابن القيم ممنوع وانه لم يجمع بينهما في شيء من الاحاديث وانما ورد في بعضها ذكر المنافق وفي بعضها
 ذكر الكافر وهو محمول على ان المراد به المنافق بدليل قوله في حديث اسما واما المرتاب والمنافق ولم يذكر الكافر انتهى گويم از كلام
 حافظ ابن حجر که از شیوخ سیوطی است معلوم شد که جمع میان هر دو در الفاظ احادیث وارد شده کما نقلنا با و باجماع ابن عمیر
 در باره کافر کلف است بر هر ملت که باشد و اما صغیر پس ناظم گفته والوقف عن سؤال طفل المشرك + يقال عن
 ابى حنيفة صحیح یعنی امام ابو حنیفه نعمان بن ثابت کوفی رح در سؤال بودن طفل صغیر مشرک توقف کرده و شاید که
 وجه توقف آنست که سوال خاصه این است نیست و گذشته که همه اطفال مسؤل نمی شوند و اما علم اسم الملکین و
 صفتها در جمع استیثبات همین قدر گرفته و در بعض نسخ لفظ و کیفیت السؤال زیاده آمده و همین جواب است زیرا که
 این کیفیت در ابیات این باب مذکور شده پس چه ترک غیر ظاهراست اللهم مگر سهو قلم کاتب کتاب باشد اذ اقولی انما
 من بعد الدفن روح الیه روحه الی البدن کلام ناظم شعرد روح بعد دفن است و ظاهر الفاظ احادیث
 روان قبل دفن است و شرح الصدور در باب معرفت میت غاسل و همچنین خود را و سماع او قول قائلین گفته عن
 عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلعم بان میت یوضع علی سریره فخطی به ثلاث خطا الا حکم بکلام سمعته من لسان
 الاثقلین الحجج الا ان یقول یا اخوتاه و یا حمایه نعشاه لا تغرنکم الدنيا کما غرتنی ولا یحین بکم الزمان کما لعب بی خلفت
 ما ترک لورثتی والدیان یوم القیامه یحاصرنی و یحاکمنی و انتم تشیعونی و تدعونی اخرج ابن ابی الدنیانی القبور و اخرج
 الشیخان عن ابی سعید قال قال رسول الله صلعم ذانعت اجنازة و احتملوا بالرجال علی اغانقهم فان كانت صالحة
 قامت قد مونی قد مونی وان كانت غیر صالحة قامت یا دلیها این تذهیبون لیسبح صوتها کل شی الا الانسان ولو سمع
 الانسان لصعق و سئل ان النبي صلعم قال ان الميت یعرف من یسب و یحلم و یکنه و من یدنیه من حفرة اخرج احمد
 و ابن ابی الدنیاء الطبرانی فی الاوسط و المروسی و ابن مندة و ظاهر این اسما حدیث محمود روح بسوی میت درین حال قبل

و فن اوست مگر آنکه بکر بن عبدالسند بن هزنی گفته بلغنی از ما من میت میوت الا و روح فی ید ملک الموت فتم لعینا و نه و
 کیفنونه و هویری ما یصنع اهل اخرجه بن ابی الدنیا و حدیثی گفته ان الروح فی ید الملك الجسد لقیب فاذا عملوه تعجم فاذا
 وضع فی القبر ینبه فیه اخرجه البیهقی مگر آنکه مزنی تابعی است و ثانی موقوف پس اگر این اثنا صحیح شود و رفع آن ثابت
 گردد وصل تعقید برای احادیث معرفت میت بغسل خود و کلام فوق نش فقط روح باشد و شرح این منظومه
 گفته که چون روح بر آید او را آسمان می برند اگر صاع است درهای آسمان برای او مفتوح میگردد تا آنکه سجده زیر عرش
 میکند و حق تعالی میفرماید بنویسد کتاب بنده مراد علیین و برگردانید روح او را بسوی زمین چمن او را از زمین آفریدیم
 و در آن اعاده او کنیم و از آن او را بار دیگر بر آوریم پس روح رجوع بارض میکند و غسل جسد خود را می بیند و در بعض روایات
 آمده که روح در دست فرشته خاک می باشد پس می در آید و آن و اگر غیر صاع است برای او فتح ابواب سماوی شود و
 بعد تسویه تراب بروی در جسد می در آید از برای سوال انتهى بعهده ناظم گفته و کلام صحیحی لدی الجمهور لا جزوه
 لظاهر الماتوره احادیث صحیح واره اند با نکر روح عود میکند بسوی میت و وی بر خاسته در قبر می نشیند و مخاطب
 میگردد و این ظاهر است در آنکه حیات کامله با جمیع اجزای دست بهم میاید و ناظم در شرح صد و راز فتاوی ای حافظ
 ابن حجر جرح نقل کرده که وی پرسیده شد از فتوح میت نزد سوال که آیا می نشیند یا سوال کرده می شود و او ناظم است
 گفت نه بقعد لکن ظاهرا خبر ان الروح تحمل فی نصف الاعلی انتهى در جمع التشتیت گفته و لا اعرف ان خبر الذی اشار الیه انتهى
 حافظ ابن القیم نوشته الاحادیث مصرحه باعادة الروح الی البدن لکن هذه الاعادة لا تحصل بها حیوة المعودة الیه
 یقوم بها الروح بالبدن و یحتاج الی الطعام و نحوه انما یحصل بها للبدن حیوة اخری یحصل بها الامتحان بالسؤال و كما
 ان حیاة النائم و هو نائم غیر حیاة المستیقظ فان النوم مع الموت و لا ینفی عن النائم اطلاق الحیوة فکذا ک حیاة
 المیت عند الاعادة غیر حیاة امی و هی حیاة لا ینفی عنها اطلاق اسم الموت بل امر متوسط بین الحیاة و الموت كما ان
 النوم متوسط بینهما و لا دلالة فی الحدیث فی انها حیاة مستقرة و انما یدل علی تعلق بالما بالبدن و هی لا تزال متعلقة
 به و ان بلی و تمزق و تقسم و تفرق قال شیخ الاسلام ابن تیمیة روح الاحادیث متواترة علی عود الروح الی البدن
 وقت السؤال و سوال البدن بلا روح قول طائفة منهم ابن الزعفرانی و حکمی عن جریر و انکره الجمهور و قابعهم آخرون
 فقالوا السؤال للروح بلا بدن قال ابن حزم و آخرون منهم ابن عقیل و غلط و الا لم یکن للقبر بذلك اختصاص انتهى صد علا
 محمد بن اعیل روح گفته قلت الاحادیث كما قال ابن تیمیة و ان علی ان یعاد الروح الی البدن ثم یسأل فاسوال للروح
 فی البدن انتهى و جاء فی المنکر و النکیر و صفهما بین الوردی شهرین و در جمع التشتیت گفته که از اخبار انا
 من الابیات و یحسن ان تكون العاقبة سقیده فتوقف بالسکون علی الرأ فیها و الاکان کمالان الشیر خبر و صفهما
 انتهى گویم در بعض نسخ بجای لفظ جاء آمده و در صورت کثیر و شمیرا برقع و شبلع می توان خواند و سیم

ملکین منکر و نکیر در حدیث انس مرفوع آمده و منکر بفتح کاف اسم مفعول است حکیم ترمذی گفته و همیا منکر و نکیر الان منصفتهما
 لا تشبه خلق الادمیین ولا خلق الملائکة ولا خلق الهوام بل بما خلق بدیع لیس فی خلقهما انس للنناظرین لیهما جعلما السر
 تعالی تکریمه للمؤمنین لیسبته و یبصره و ینکال من المنافق فی البریخ من قبل ان یمیت حتی یکل علیه العذاب حتی یجعل ان
 ازرقان اسودان + شعرها سیحبة الرجلان + جعد یفتح جیم است و زنها کفته جعد و صفات رجال برح و ذم
 برود باشد پس معنی مدح آنست که شدید الاسر و اخلق باشد یا جعد الشعر ضد سبط باشد زیرا که سبوطت اکثر شعور عجم است
 انتی و لفظ جعدان را در وصف ملکین ابن المبارک و زرد و ابن ابی شیبہ و آجری از حدیث ابی الدرداء اخراج کرده اند
 و فیہ فجا که مکان ازرقان جعدان الحدیث و گویا که مراد شدت خلق است و الله علم و اما اسودان ازرقان پس ترمذی
 از ابو هریره آورده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله انما ملکان اسودان ازرقان فیقال لهما جعد المنکر
 و الآخر نکیر الحدیث و اما مضمون مصراع ثانی پس در حدیث تیم داری است نزد ابو یعلی و ابن ابی الدنیا و ناظم آنرا در شرح
 الصدور بطوله سوق کرده و فیہ یمیت الله ملکین ابصارهما کالبقر الخاطف و اصواتهما کالرعد القاصف و انیا بهما
 کالبصا و انفاهما اللهب یطآن فی اشعارهما کما یطآن کل واحد منهما مسیرة او کذا قد زعمت منها الرافعة و الرحمة
 الابل للمؤمنین یقال لهما نکیر و منکر فی یکلا و احدهما مطرقة او جمیع علیها اطلاق لم یقلوا بالحدیث و آیه بنما معلوم شد
 قول ناظم مع صوفا کمثل رعد قاصف + والعین تروی مثل برق خاطف + و بهیقی در کتاب غیب القبر
 از ابن عباس آورده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله انما ملکان یحضران فی ذراع
 و شبر ثم اتان منکر و نکیر اسودان یحبران اشعارهما کما کان اصواتهما الرعد القاصف و کان عینهما البقر الخاطف یخفان علی
 الارض بانیا بما فجلسا کفر عافیا لاک و یولیا لاک قال یا رسول الله و انیا یومئذ علی ما انا علیه قال نعم قال انفسکما باذن
 و ابن ابی الدنیا و بعث و حاکم و تاج و بهیقی در غایب قبر از عمر بن الخطاب روایت نموده اند قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله انما ملکان یحضران فی ذراع و رایت منکر و نکیر اتان قال نعم قال انفسکما باذن
 یحشان بانیا بهما و یطآن فی اشعارهما کما یطآن کل واحد منهما مسیرة او کذا قد زعمت منها الرافعة و الرحمة
 الابل للمؤمنین یقال لهما نکیر و منکر فی یکلا و احدهما مطرقة او جمیع علیها اطلاق لم یقلوا بالحدیث و آیه بنما معلوم شد
 قول ناظم مع صوفا کمثل رعد قاصف + والعین تروی مثل برق خاطف + و بهیقی در کتاب غیب القبر
 از ابن عباس آورده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله انما ملکان یحضران فی ذراع
 و شبر ثم اتان منکر و نکیر اسودان یحبران اشعارهما کما کان اصواتهما الرعد القاصف و کان عینهما البقر الخاطف یخفان علی
 الارض بانیا بما فجلسا کفر عافیا لاک و یولیا لاک قال یا رسول الله و انیا یومئذ علی ما انا علیه قال نعم قال انفسکما باذن
 و ابن ابی الدنیا و بعث و حاکم و تاج و بهیقی در غایب قبر از عمر بن الخطاب روایت نموده اند قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله انما ملکان یحضران فی ذراع و رایت منکر و نکیر اتان قال نعم قال انفسکما باذن
 یحشان بانیا بهما و یطآن فی اشعارهما کما یطآن کل واحد منهما مسیرة او کذا قد زعمت منها الرافعة و الرحمة
 الابل للمؤمنین یقال لهما نکیر و منکر فی یکلا و احدهما مطرقة او جمیع علیها اطلاق لم یقلوا بالحدیث و آیه بنما معلوم شد
 قول ناظم مع صوفا کمثل رعد قاصف + والعین تروی مثل برق خاطف + و بهیقی در کتاب غیب القبر

وهو الذي ثبت للمؤمنين بالقول الثابت قد حفر الارض بانياب قري . مثل صياصي بقرقان ازا
 صياصي بملتين بمعنى قرون بقر واحدش صيده است بالتخفيف واین رویت بچشم سر باشد و دندانها از دهن برآمده
 و مثل شانهای گاود از گشته تا زمین رسیده و زمین را بطول و قوت خود کاویده تا میت برسند و معصما و زبده
 لو یجتمع . اهل صنی لرفعها الوتوق . مرزبه عمود صید را گویند و اصلش مدد است که بدان حنطه را گویند قال القاضی
 صدر الدین المناوی فی تخریج احادیث المصلح و حدیث این مضمون گذشته و مراد بابل منی جمع جمع و مجمع اعظم است نه مصر
 و تخصیص عدم فرش بنا بر ثقل باشد و در دست ایشان همچو پرگاه در دست یکی از بنی آدم بود و نغوز بالدرنه علیهما
 الصلوة والسلام . و هكذا اللذات الكرام . گویند و ناظم آنست که خلقت ملائکه مخالف خلقت مسعوداناست
 و رجوع التشیت گفته لان مراده ان الملائكة كلهم في هذه النقطة خلقة نكیر و منكر اتقی و در شرح دیگر گفته و هم گفته الا كما
 عن اليمين و عن الشمال اتقی گویند یعنی که همه ملائک هم شکل منکر و نگیر اند تا بحدیث صحیح مرفوع ثابت نشود و محل تا بل است
 چه ظاهر آنست که بول صورت و قبح منظر خاص با ایشان است و لهذا نام ایشان منکر و نگیر مقرر شده و بقیه ملائک به
 صورند اند اگر چه خلقت آنها خلاف خلقت مسعودانسان و دیگر کائنات باشد و لهذا موصوف شده اند بکرام بره
 و دیگر اوصاف حسنه و عجب از حضرت سید علامه محمد بن اسماعیل امیر است که اقتصار بر عبارت مذکوره فرمود و تعرض
 باین شبه نکرد گویند و وی قدس سره نیز همین مراد متعین است فیه نظر انه و یقعد انه و بعد ما یقعد یسأل انه
 اجری در شرحی از ابن مسعود آورده قال اذا توفی العبد بعث الله ملائكة یقبضون روحه فی الكفانه فاذا وضع فی قبره
 بعث الله ملائكة یلقین فیه رائحة فقیولان من یکلمک فی کلمة ای کلیمانه باز علاج و یقعد انه جالس و یسأل انه سؤال فتنه و امتحان
 و این سوال از سه چیز خواهد بود چنانکه ناظم بر آن اشارت کرده عن ربه و دینه سلیمان . و عن نبیه لکی بحیاء
 سلیم یعنی مسلوب است یعنی مسلوب الکفن و این تفصیل سوال در احادیث چند آمده از جمله یکی حدیث تمیم درمی از آنحضرت
 صلی الله علیه و آله وسلم است ان الملائکین یقولان له اجلس فیسئلی جالساً فی قبره فتسقط الکفانه فی حفرته فقیولان من یک
 و ما ینک و من نبیک حدیث اخر جابری و ابن ابی الدنیا و ثراه ثور تلتلاه . و وحلله ثور هو کلاه . و رقابوس
 گفته الشراة و الشر التفریق و التبیید کالتفرقة انتهى و هی کثرة الکلام و ترودیده و تلتله یعنی تحریک و اطلاق است
 ای زرعده و اقلقه و زلزله و هو فی الاصل السوق یعنی و و بلکه تو هیلا ای فرعه و هو کلاه هتال ما هناک افرعه برقیه
 کتاب عذاب القبر از ابن عباس آورده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله انتم یا عمر اذا انتمی بک الی الارض حدیث و قد تقدم
 و اخرج ابو نعیم و ابن ابی الدنیا و الاخری فی الشریعة و البیاتی عن عطاء بن یسار قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله انتم
 لیف بک یا عمر اذا انتمت فقا سواک ثلثة افرع و شبر فی ذراع و شبر ثم رجوا الیک فغسلوک و کفنوک و خطوک ثم
 احتملوک حتی یضعوک فیه ثم یسئلوا علیک فاذا انصر فوا عنک لقیک فتا القبر منکر و نگیر صوتها کار عد القاصب ابصارها

مثل البرق انما طفت فتمتسا اكل ذرته شرک و هو لا کفلیف بک عند ذک ابوعمر قال یا رسول الله معی عقلی قال نعم قال
 اذن کفیکما و ندم من جاراتکات و کسر اسواله فی المجلس + ثلاث حوات بلا تانس + تاظم و شرح بعد
 گفته فی روایتی انه سیال فی المجلس الواحد ثلاث مرات و باقی الروایات فی ذک مطلقه فالناطق بحل علی ذک و کفلیف
 انما بالنسبة الی الاشخاص انتهى گویم و شرح گفته روایت تکریر ضعیف است پس صحت تعارض باصحیح نشود و مراد نهی

تانس علاج و ضعف است زیرا که مقام تمام امتحان است و بهی باشد فاستیلتهاها المبدل طوبی اللان یس
 یوقاها یعنی اگر چه برای مرده فتنه متفرقه بسیار است مثل آنکه نزد احتضار شیطان لعین بار آورده گمراه کردن آن
 و صورت هر ذی که ذکرش گذشته بنظری آید و امثال ذک است لیکن این فتنه سخت ترین عتق است که بنده شمرنده در پیش
 حق آید و انچه در حدیث مرفوع نزل جوید از ضحاک ابن عباس ثابت شده و فی انه یقول لا ملک و یتک فیقول
 دینی الاسلام فیقول من نسیک قال یحیی و یقولان و ایدریک قال قرأت کتاب بعد فامنت به و صدقت و نیتها عند
 و هی اشته فتنه تعرض علی المؤمن فینادی ناد من السماء ان صدق عبدا و فافترشوه من فرش الجنة و کسوه من کسوتها و

طیبوه من طیبها و نسحواله فی قبره به البصر و حدیث سیاتی اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر و فتنه یسألک عن ثلاث

الشیطان یوحی الیه قاریه سفیان + شارح است بسوی اخرج حکیم ترمذی در فوارد الرسول از سفیان ثوری
 که گفت از سئل المیت فی قبره ترای لال الشیطان فی صورة فیشیر الی نفسه ان یک حکیم گفته و یوید من یوخبار تور صلوات
 الدفن اللهم جره من الشیطان فلو لم یکن للشیطان هکال سبیل و دعاه بذک انتهى گویم حکیم شاریت کرد دست بی میان عمر که در این باب
 و بیستی در سنن است و لفظ حضرت ابن عمر جازیه فلما رضعها فی اللبن قال بسم الله و فی سبیل الله فقلنا اخذنی تسویه اللی
 قال النعمان بن شیطان و من عذاب القبر فایا سوی الکثیر عنهما قام جازیه انما القبر ثم قال اللهم جازیه الارض عن جنبها و سعد
 روحها و لقمها منک رضوا انما ثم قال سمعت من رسول الله صلوات و شرح حکیم عن عمرو بن مرة قال کانوا یستحبون ان یذوقوا المیت
 ان یقولوا اللهم اعذ من الشیطان الرجیم و الفللام و الشیطان برای جنس یا عند دست چه همه معاصی یا مراد است یعنی آن جن
 شمر دست و لیس عن غیر اعتقاد سیال + اتی بعد اخبار مفصل + تقریبی گفته اختلاف الاحادیث فی کیفیه استیصال

و اجواب و ذک بحسب الاشخاص فمنهم من سیال عن بعض عقاواته و منهم عن کلماته و یتم ان یکون الاقتصار علی البعض عن بعض
 الروایات و اتی به غیره تا ما انتهى تاظم عن سب این نقل گفته قلت و الثانی هو الصواب لاتفق اکثر الاحادیث علیه نعم فوجدت منها
 خصوصاً من روایتی و او در اینس فایسأل عن شی بعد با و لغنا ابن مردویه انه لا یسأل عن شی من الکلیفات غیر الاعتقاد
 خاصة و صرح به فی روایتی البیهقی من طریق عکرمه عن ابن عباس فی قوله تعالی یشهد الله الذین اصنوا الایة قال
 الشناذیه یسألون عنها فی قبورهم بعد موتهم قبل لعکرمه ما بهو قال یسألون عن الایمان بحمد علی الله و آله و سلم و انما التوجه
 انتی مضمی تا مذکر تاظم مع تعرض بذکر جواب است نکرده و در آنچه بر جواب مذکور متفرع می شود پس سید مرتضی محمد بن اسمعیل استیصال

برای تمام افاده توفیه نظام بنظم شامل بر جواب موتی کرده آنچه بران از ثواب و محبت تفریح می شود در آیات عدیه بیان
 فرموده گفت سه فصل فان ثبته در السما قال جوابا ناخفا عندهما وعباده القرآن والصلوة +
 والصوم والصلوات والطاعات عنده یجادلن وخبیه تسفع منصرف للشر وعنه یسفع + گویم هزار بار
 عا ذین جهل روایت نموده قال رسول الله صلعم ان البیت الذی یقرء فی القرآن علمیه خیمه من نور لقیته من بهما ان السما
 كما یقته من بالکوکب الدرعی فی بیح البحار و فی الارض التمر فاذا مات صاحب القرآن رفعت تلك الخیمه فوقه الملائکة من
 السما فلما یرون ذلك النور یلقوا الملائکة من سما الی سما لتعملی الملائکة علی روحه فی الارواح ثم تستقل الی یوم یبعث و ما من رجل
 یعلم کتاب الله ثم صلی ساعة من لیل الا اوصت به تلك اللیل الماضیة الملیئة بالسنن المستانفة ان یغیبه ساعة وان تكون علیه خفیفة
 اذا مات وكان الیه فی جنازه جاء القرآن فی صورة حسنة بسیاره تمت عند راسه حتى یدرج فی الکفان فیکون القرآن علی صدره
 و یرکب من فاذا وضع فی قبره یسوی علیه العرش و لا یقر عنده صحابا اناه منکر ذنبه یجلسا فی قبره یسوی القرآن فیکون بینهما فیکولان لیا لیک
 حتی نسأل فیقول لا ورب العجبت انما صابحی وخطیبی فلیست اخذ له من الی ان کتبا امرایشی فامضیا امرایشی و ما فی لیست افارقه حتی اوخرت
 ثم یطلق القرآن انی صاحب فیقول انا القرآن الذی کنت تخمزی و تخفنی فانما جیبک و من جیبته اسیب الی الی علیک بعد مسکله منکر
 و کبر هم و لا حزن فیسأل منکر و کبر و یسعدان و یسقی هو و القرآن فیقول لا فر شک فرا شالینا و الا و شرک و ما را سنا بیلا
 كما سهرت لیاک و انقبت نهارک فی بعد القرآن الی السما اسمع من طرف فیسأل الی ذک فیعطیه ذک فیسأل الی الی
 فاک من مقرنی السما السابعة فیحی القرآن فیحیه فیقول بلا استوشت فاروت منذ فار تک ان کلمت الله تعالی حتی اخذت
 لک فرا شاور و ثار و جدتک بر فقم حتى تغر شک الملائکة فتسقط منها غلطیة ثم یسبح له فی تبر و ارجاء عامه ثم یوضع فرا شین طمانه من
 حریر اخضر و مشوه للسک الا و فر و یوضع له و راقی عن سند حلیه و راسه من السند و الا استبرق و یسرح له
 سر جان من نور الجنة عن راسه و جلید یر بران الی یوم القیامه یضیبه الملائکة علی شقه الایمن مستقبیل القبلة ثم یوتی بیا من
 الجنة و یصعد عنه و یبقی هو و القرآن حتی یبعث الخدیث قال فی شرح الصدور انه حدیث غریب فیه جماله و انقطاع و ورود
 بهذا اللفظ بطوله من حدیث عبادة بن الصامت و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلعم و الذی نفسی بیده ان المسیت
 او اوسع فی قبره انه لیسبح خلق نعمالهم صین یولون عنه فاذا کان مومنا كانت الصلوة ثمن مینته و الصوم عن شماله و عمل الخیرات
 و المعروف و الاحسان الی الناس من قبل رجلیه فیوتی من قبل راسه فتقبل الصلوة لیس قبله مدخل فیوتی عن مینته فتقول
 الزکوة لیس فیله مدخل فیوتی من قبل رجلیه فیقول فعل الخیرات و المعروف و الاحسان الی الناس لیس قبله مدخل فیقال له
 اجلس فیحلیس و قد مشات له الشمس قد قربت من الغروب فیقال له اخبرنا عما نساک فیقول دعونی حتى یرسل فیقال انک
 ستفعل فاخبرنا عما نساک فیقول عما سأونی فیقال ما تقول فی هذا الرجل الذی کان فیکم یعنی النبی صلعم فیقول اشهد
 ان بول الله صلی الله علیه و سلم جانا بالبینات من عند ربنا و صدقنا و اتبعنا فیقال له صدقت علی هذا صییت و علی هذا صییت

وعليه تبعت انشاء الله تعالى ونفسح له في قبره تدبيره فذاك قوله تعالى يثبت الله الذين امنوا الاية وتقال فتحا
له بابا الى النار فيقال هذا منزلك لو عصيت الله فتراد غبطة وسرور افعاد اجد الى ما برئ منه من التراب ويجعل روضه
النسيم الطيب وهي طير خضر تعلق في الجنة اخرجه بنادى الزهراء بن ابي شيبة وابن جرير وابن المنذر والطبراني في الاوسط و
ابن مبان في صحيحه وابن مردويه والحاكم والبيهقي واحاديث درين باب بسيارست وشرح الصدور جمع التثنية وقسم
الآمال وغيره بالفاظ عربية وترجمه فارسيه مذکورست **س** يقول دعي الله نوحا حمد نبينا بلغنا ما يرشدنا
قد جاءنا بالبينات والهدى ثم ينادى حين اذك النداء من قبل الرب بان قد صدقنا
فافرشوا في قبره النار قائما ثم افسحوا في القبر من البصر والتفتوا بابا له للنظر ينظر منه في الجنان من
يا حين امن منزل اعد له والبسوه خيرا مطبوسا ثم ينادى فومرة العروس والرجل الصالح
وهو العجل ياتي في مدفنه ويدخل به ياتيه بالوجه الذي للخير يحيى فيه الانس للمقبور ودرين
باب حديث براون عازب بطرق صحيحه نزوحه و ابو داود وحالم وابن ابي شيبة وبيهقي وطيا السى وغيرهم آمده ودرين
كتاب پیشتر گفته شد و اخراج احمد و البيهقي بنده صحيح عن عايشة وفيه واما فتنة القبر في معنى يسألون فاذا كان الرجل الصالح
اجلس في قبره غير فزع ولا شعوف ثم يقال فيما كنت فيقول في الاسماء فيقال هذا الرجل الذي كان فيكم فيقول محمد
رسول الله جاءنا بالبينات من عند الله وصدقنا فتفرج له فرجة قبل النار فينظر اليها عظيم بعضها فيقال له انظر
الى ما و قال الله ثم تفرج له فرجة الى الجنة فينظر الى زهرتها وما فيها فيقال هذا سعدك منها على الخيرة كنت وعليه
تبعت انشاء الله تعالى ودرين باب ست از ابن عباس نزد ابن جرير و ابن ابي عمير وبيهقي وفيه فيقال له من ربك فيقول
ربى الله فيقال له من ربك فيقول محمد فيقال ما شاهدك قال شهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله فذاك قوله تعالى
يثبت الله الذين امنوا بالقول الثابت فيوسع له في قبره مد بصره ونحوه عن ابن مسعود وعنه ابن جرير والطبراني والبيهقي
و عن ابى قتادة الانصاري عن ابن ابي حاتم والطبراني في الاوسط وابن مسعود قال ان المؤمن اذا مات اجلس في قبره
فيقال له من ربك فيقول الله فيقال له من ربك فيقول محمد بن عبد الله فيقال له ذلك ثلاث مرات ثم يفتح له بابا الى النار فيقال
له انظر الى منزلك لو رغبت ثم يفتح له بابا الى الجنة فيقال له انظر الى منزلك في الجنة اذ ثبتت و عن ابن عباس ثم يقول
له نعم نومة العروس في جملها رواه جوير في حديث طويل عنه قرطبي و تذكره كفته في بعض احاديث يك فرشته و در بعض
و و در بعض سه آمده و نسبت تعارض زيرا كه اين اختلاف نسبت باشخاصست نزد بعض دو فرشته مى آيند تا اهل
و اشد باشند و حق او بحسب قتراف آتام نزد انصار مردم و نزد بعض قبل انصار آيند براى تخفيف بر روى
جسود انس بهر دو و نزد بعض يكى آيند تا سخت باشد بر روى و اقل بود براى مزاحمت بنا بر تقديم عمل صحاح و جائزست
كه و آيند اما سائل يكى باشد اگر چه در اتيان هر دو شريك اند و بين سيميل روايت واحد سيموطى گفته قلت هذا الشاى

هو الصواب انتهى گویم قرطبی ذکر امتیاز نماز نکر و چنانکه در حدیث ابن عباس است گو یا جواب زبان همان جواب است
 که آن سه فرشته برای زیادت تمویل بر بعض عبادت و این همه در جواب اهل ایمان است و اما جواب شکیار پس
 سید علامه میفرماید **و ان یکن جوابه فی القبر** + بقول هاهاه استادری + کان الجواب عنه
 لا دیتا + ولا قلبت اخذ قد افتریتا + و بعد یضوبه بالمطراق + یسمعه من کان فی الافاق + حیث
 یرسب ما خلا ابن آدم + و ایجن یستثنی من العوالو + ثم ینادی قد اتی بالکذب فافرشوه النار
 ذات اللهب + ثم یقال انظر الی مکانک + فی جنة الخلد من خسرتک + ابدلت عنه ما تری
 فی سقر + معنی فی القبر حتی للمحشر + هناك یتیه قبیح للنظر + والثوب والریح قبیح الخبز + یقول انی
 ما عملت فابشر بشر موعود له + فانظر + ترجمی : این الی دنیا و ابن عاصم و آجری و غیر هم از ابو هریره
 مرفوع در حدیث متقدم آورده اند و ان کان منافقا قال ای فی جواب الملکین سمعت الناس یقولون نقلت مثلکم
 لا ادری فیقولان قد علمناک تقول ذلک فیقال للارض التطمی علیه فتختلف اضلاعها لیرال منها عند باحقی یعبث الله من
 مضجعه ذلک و در حدیث بر او که آن هم گذشته آمده انما یتیه مکان فیحلسه فیقولان من ربک فیقول باه باه لا ادری
 فیقولان ما دینک فیقول باه باه لا ادری فیقولان هذا الرزل الذی بعث فیکم فیقول باه باه فینادی من السماء ان کذب
 عبیدی فافرشوه من النار و انحوال بابا الی النار فیتیه من جربا و سموا و یضیق علیه قبره منی تختلف اضلاع و یتیه رجل
 قبیح الوجه قبیح الشیاب یسبح فیقول ابشر بالذی لیسواک هذا یومک الذی کنت توعده فیقول من انت فوجهک الوجه الذی
 یبخی بالشر فیقول انما عملک الخبیث فیقول رب لا تقم الساعة اخرج احدوا حکم و صحیح و ابن مردویه و البیهقی و غیر هم از انجا
 بنا و اسعه کلها بهذا المعنی و فی بعضها زیادة انه یقیض له فی قبره حیات و عقاب تلمسه الی یوم القیامة نسأل الله السلامة
 قال الجلال السانم و یسا لان کل اهل الارض + کحال عمره مثل عند القبض + یعنی نزد قبض ارواح و نیست
 در خیانت و بلکه ملک الموت فقط یک کس است و اورا اعوان اندهن الذی نص علیه القرطبی و هو الذی
 اختاره واجتبی + قرطبی در تذکره گفته منکر و نیکر و فرشته اند لا غیر لیکن بنا بر عظم حبه خود تمام خلق را در جهت واحده
 در مرت واحده بخاطبت واحده خطاب میکنند و وجهی که هر واحد خیال میکند که مخاطب است نه غیر او و او تعالی است
 را از سمع جواب بقیه موتی باز میدارد و گذشته که عذاب قبر هر چیزی شنود مگر ثقلین و الله یسمع من بشا و هو علی کل
 شی قدیر و او تعالی از ثواب اعمال اشخاص حسنه و قبیحه می آفریند زیرا که نفس عرض منقلب بجهنم میگردد و مثل هذا صحیح
 فی الحدیث انه یوتی بالموت کانه کبش ابلح فیوقف علی الصراط فینزل و مجال است که موت کبش گردد زیرا که عرض است بلکه
 موتی است که او تعالی شخصی آفرید نامش موت می نهد و آنرا میان جنت و نار نزاع کند و بذا کل ما ورد علیک من فی الآب
 التاویل فیه ما ذکرته انتهى حاصل و در موضع دیگر از ابن عباس عن النبی صلمم آورد قال مررت علی ملک جالس علی کرسی